

بوی ماه مهر از کجا می آید؟

یک روز درمیان حمام می روم، روزی چهار ساعت بکوب درس می خوانم. یک ساعت هم تست می زنم. از امروز تلویزیون و لپ تاپ و سایر ابزار آلات وقت کشی ممنوع!
انواع اجرا:
به هر حال آدم از مدرسه برمی گردد خانه خسته است. می فهمید؟ تکالیف را بعدا هم می شود انجام داد.

تحقیقات نشان داده که جورابها در معرض هوا هم تمیز می شوند. نیازی به مصرف آب و شستن نیست.

تحقیقات یک چیز دیگر را هم نشان داده. این که نوجوان به این زودیها کثیف نمی شود و همان هفته ای یک بار حمام برایش بس است. تازه مملکت دچار کم آبی است. نوجوان این چیزها را درک می کند.

آقا درس را که هرچی بخوانی تمام نمی شود. این نوجوانی است که تمام می شود. باید قدر لحظاتی را دانست. زندان آکاتراز که نیست. بعدش هم روحیه نوجوان نرم و نازک است. تلویزیون و لپ تاپ و گوشی را از دستش بگیر، خدای نکرده افسردگی می گیرد می ماند روی دست خانواده.

به این ترتیب نوجوان آگاه و هوشیار، مسائل را برای خودش حل و فصل می کند و برمی گردد به روال عادی زندگی. بوی ماه مهر هم کم کم توی آلودگی هوا و دود و سرب حل می شود و می رود تا اول مهر سال دیگر. این وسط گاهی کتاب و دفتری هم باز می شود و دو کلمه درس هم خوانده می شود و هر جوری شده سال تحصیلی رفع و رجوع می شود. باشد که هر چه زودتر فارغ التحصیل شوید!

اول مهر چیست؟ به روزی که در آن مدرسه ها باز می شوند، اول مهر می گویند. حتی اگر سی و یکم شهریور باشد!
اول مهر دارای بوی خاصی است که از چندین روز قبل از بازگشایی مدارس کل زندگی نوجوان را تحت الشعاع قرار می دهد. به طوری که نوجوان ناخودآگاه هی این شعر پر معنی را زیر لب زمزمه می کند: باز آمد بوی ماه مدرسه، بوی بازی های راه مدرسه...

البته این بو بسته به سوابق نوجوان، کارنامه ای پارسالتش، نمره ای انضباطش و رابطه با رفقاییش می تواند مطبوع یا نامطبوع باشد. این بو ملغمه ای از بوی کتاب و دفتر نو به اضافه ای هوای پاییز به اضافه ای یک سری خاطرات داغون از دوران دبستان است که با روان نوجوان بازی می کند و چهارستونش را به لرزه های خوش یا ناخوش درمی آورد. در این روز خاص نوجوان مجبور می شود کله ی سحر بیدار شود و خواب های تا لنگ ظهرش را برای نه ماه ببوسد و بپیچد توی بقیچه و با آهنگ «هم شاگردی سلام، هم شاگردی علیک!» راهی مدرسه شود.

در این روز مجری های رادیو و تلویزیون مثلا خیلی سرحال و پرانرژی هستند و قصد دارند با بلبل زبانی شان به اندازه ی یک سال تحصیلی به محصلان انرژی تزریق کنند. اول مهر روز خوبی برای تصمیمات بزرگ است.

انواع تصمیم:

هر روز تکالیف همان روز را انجام می دهیم که روی هم تلنبار نشوند.
هر روز به محض این که از مدرسه برگشتم، جوراب هایم را می شویم.

باید انانیت های ما را با (ه) و (و) و (ی)

حانیه شجاعی

قضیه یه ملجملوچی راه می ندازه که باعث می شه تا اشتباهی اون دسته از آدم های بدشانسی که در شعاع پنجاه متریش هستن، کور بشه.

مبینا:

تنها استعدادی که نداره، همین استعداد چاق شدنه. تو بیست و چهار ساعت حداقل ده وعده غذا می خوره. ولی ظاهرش با نی قلبیون زیاد هم فرق نداره.

من:

اعتراف می کنم دو ساعته دارم می گم «گشمنه گشمنه»، یکی پیدا نمی شه یه چی بده بخوریم، آخه این انصافه؟!

تو: سارا سماواتی از شهریار برامون نوشته که تو خونه اسمش شده فست هلوپ. چون از وقتی استرس شروع دوباره ی مدرسه به جونش افتاده، عین جاروبرقی محتویات یخچال و اجاق گاز و کابینت مامانش رو می فرسته تو خندق بلا و اضافه وزن و این حرف ها. من هم که لنگ سوژه، همین رو انتخاب کردم برا موضوع یادداشت این هفته. تو هم الگو بگیر و از حال و هوات بنویس و برام بفرست (:

koolehposhty@gmail.com

من اعتراف می کنم

بشقاب بذاری جلوشون، کلی ازت سپاس گزار می شن. جدیداً هم که معلوم نیست از کجا یاد گرفتن هی به غذاها نمره می دن.

رعنا:

سرعت جارو کردن سفره اش با سرعت نور برابری می کنه و بداندید و آگاه باشید که با انسان های دهن داری مثل رعنا هیچ وقت نباید شریکی یه ساندویچ بخیرن. چون از تقسیم عادلانه که کلا بویی نبردن، بعد هم که نصفه ی خودشون تموم می شه با اعمال خشونت و ضرب و شتم نصفه ی بقیه ی شما رو هم از حلق تون می کشن بیرون. دیدم که می گم.

شکیلا:

اگه بخوای شکیلا رو خوشحال کنی، بهترین راه اینه که یه پر کالباس براش بگیر. حالا اگه بخوای ذوق مرگش کنی، خرجش یه سوسیس پنیریه.

مریم:

به طرز فجیعی نقطه ی مقابل رویاست و از تک تک سلول های غذایی که وارد معده اش می شه، لذت می بره و برای اثبات این

بگذارید به حقیقتی رو از همین تریبون واسه همه آشکار کنم. ما قبلا خیلی نرمال تر از اینی بودیم که شما هر هفته می خونید، ولی متاسفانه یه روز در اثر گشنگی و خرج شدگی پول تو جیبی، بچه ها اقدام به خوردن مخ همدیگه کردن و نتیجه اینی شد که شما تا حدودی باهاش آشنایی دارید. تنها نجات یافته ی قضیه هم مبینا بود.

رویا:

انقدر ادا اطوار داره تو غذا خوردنش که اصلا وقتی می آی باهاش یه لقمه غذا بخوری اشتهاش رو کور می کنه، از وقتی رویا به دنیا اومده، خانواده رنگ تنوع غذایی که حق مسلم هر انسانیه رو به خودش ندیده. چون کلا پنج-شش مدل غذا رو بیش تر به رسمیت نمی شناسه.

فرناز و زهرا:

کل غذا و مزه اش رو می دارن یه طرف، قیافه و تزئیناتش رو هم می دارن یه طرف. یعنی سنگ رو هم خوشگل بچینی تو